در تاريخ ۲۹ اسفند ۱۳۷۸
اجزاء

جلسه 10

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

نظر مختار استاد محترم در مسئله

بحث در اين بود كه آيا تبديل امتثال به امتثال عقلاً ممكن است يا نه؟ اقوال و انظار را ملاحظه فرموديد و آنچه كه مختار در مسئله شد، همان تفسيري است كه امام(ره) داده و در تكميل تفسير ايشان مطالبي را عرض كرديم كه خلاصه‌اش اين شد كه در باب تبديل امتثال به امتثال، اگر بخواهيم با حفظ امر، امتثال دومي انجام دهيم، يعني بگوييم: بعد از امتثال اول امر باقي است و ساقط نشده و امتثال دوم را انجام دهيم، اين معقول نيست.

اما اگر مسئله بقاء امر نباشد، يعني يک طبيعتي كه متعلق امر واقع شده و يک مصداقي از اين طبيعت را اتيان كرديم و حال مي‌خواهيم مصداق دومي را كه داراي خصوصيت اضافه‌اي است انجام بدهيم، اما اين طور نيست كه بگوييم: بعد از مصداق اول امر باقي است، بلكه بعد از مصداق اول امر ساقط شده است، اما مي‌خواهيم براي استيفاي غرض مهم مولا، مصداق دومي را بياوريم، و اين را عرض كرديم كه اشكالي ندارد و عقلاً هم محال نيست.

البته ولو اينكه ظاهر كلمات اصوليين آن فرض اول است و بحث تبديل امتثال به امتثال را در همان فرض اول آوردند، اما واقع محصول آنها همين است كه بخواهيم عمل دومي را انجام دهيم. مثلا حجي را در يک سال انجام داديم و حال مي‌خواهيم در سال بعد هم حجي را انجام دهيم، اما به نيت وجوب و نه استحباب، يا يک نماز ظهري را خوانديم و حال مي‌خواهيم نماز ظهر دومي را به نيت وجوب بخوانيم.

اگر مسئله اين است كه بخواهيم مصداق دومي بياوريم، قبلا هم عرض كرديم كه اين عقلاً نه تنها اشكالي ندارد، بلكه از باب رعايت حق مولويت و انجام وظايف عبوديت، عقل آن را مسلم مي‌شمرد و مي‌گويد عيبي ندارد، شبيه كارهاي احتياطي كه انسان انجام مي‌دهد.

در مسئله‌ي تبديل امتثال به امتثال، اگر اين فرض دومش را پذيرفتيم، كه پذيرفتيم، در فقه زياد مورد ابتلاء است، مثلا كسي خمس مالش را داده و حال مجدداً مي‌خواهد خمس بپردازد، كه اين هم از همين باب است، به عنوان اينكه اگر واقعاً با آن خمس اول غرض نهايي واقع نشده، با اين مصداق دوم واقع شود، يعني مي‌توانيم جميع اعمال احتياطيه را در همين باب تبديل امتثال به امتثال بياوريم، منتهي بنا بر فرض دوم.

اين تحقيقي كه امام(رضوان الله تعالي عليه) بيان كرده‌اند و ما هم به همين نتيجه رسيديم، كه اين تحقيق اين در كلمات ديگران وجود ندارد و ايشان واقع مطلب را به عنوان تحقيق مسئله‌ي اصوليه بيان كرده‌اند.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) بله ما هم قائليم و در فرض دوم مي‌گوييم: وجوب و امر ساقط شده، يعني وقتي كه نماز ظهر را خوانديد، امر مولا ساقط مي‌شود، يعني با اين عمل امتثال تحقق پيدا كرده و حال اگر بخواهيم نماز ظهر دومي را به عنوان امتثال بخوانيم، مي‌گوييم: معقول نيست، براي اينكه امتثال فرع اين است كه امر وجود داشته باشد، در حالي كه امر با عمل اول ساقط شده، و لذا ديگر عمل دوم به عنوان امتثال معقول نيست، كه عرض كرديم كه ظاهر بحث اصوليين بيشتر روي همين تعبير اول آمده است. البته روي لفظ امتثال را خيلي اصرار نداريم، كه حتماً بايد لفظ امتثال بيايد و عمل دوم امتثال دوم باشد.

بنا بر اين فرض كه كسي نماز ظهرش را خوانده و امر ساقط شده، حال مي‌خواهد براي آن طبيعت كليه يک مصداق دومي را بياورد، در باب تعلق احكام يک بحثي وجود دارد، كه آيا احكام به طبايع تعلق پيدا مي‌كند و يا به موجودات خارجي، كه در اين اختلاف است و مشهور گفته‌اند: احكام به طبايع تعلق پيدا مي‌كند.

اگر بگوييم كه: احكام به طبيعت تعلق پيدا كرده، يعني وجوب آمده و به طبيعت صلاة تعلق پيدا كرده و طبيعت صلاة واجب شده است، اما نه اين صلاة خارجي كه من آوردم، بلكه آنچه كه عنوان وجوب را دارد، طبيعت صلاة است، كه يک مصداق از آن را آوردم.

حال مي‌گوييم: بعد از اينكه يک مصداق را آوردم، امتثال واقع شده و امر هم ساقط شده، اما مي‌توانم بگويم كه: باز هم مصداق دومي از آن طبيعت واجب را مي‌خواهم بياورم و اين چه اشكالي دارد؟ منتهي يک قيد داشت كه عرض كرديم، اگر كسي يقين داشته باشد كه با مصداق اول، تمام آن غرضي كه در طبيعت صلاة بوده محقق شده، ديگر آوردن مصداق دومش لغو مي‌شود، اما اگر بگويد: احتمال مي‌دهم كه مصداق ديگري كه اوفاي به غرض مولا وجود داشته باشد، كه مي‌خواهم بياورم و اين مصداق دوم غرض مولا را بيشتر تحصيل مي‌كند، در اين صورت چه اشكالي دارد؟

(سؤال و پاسخ استاد محترم) مصداق دوم، «مصداق الآخر لطبيعه كليه مأموربه»، اما نمي‌گوييم كه: اين امتثال است. حرف همين است كه اگر بدانيم كه در مصداق دومي خصوصيت اضافه‌اي وجود دارد، مثلاً نماز ظهر را بدون رعايت مستحبات خوانديد و حال مي‌خواهيد نماز ظهر ديگري را با رعايت مستحبات بخوانيد، اما اگر بپرسيد كه امتثال كدام است؟ مي‌گوييم: با همان مصداق اول امتثال تمام شد، اما اين عمل دوم هم كه به رجاء تحصيل غرض مولا آورده شده، مي‌تواند مصداق آن طبيعت مأموربه قرار بگيرد، به طوري كه خداوند و مولا هر كدام را كه خواست اختيار كند، حال اين از جهت عقلي چه اشكالي دارد؟

در باب تبديل امتثال به امتثال رجاءً هم امكان ندارد، براي اينكه امتثال اول محقق و تمام شده و آن فعل دوم، حتي رجاءً هم نمي‌تواند مصداق امتثال واقع شود و آنچه مصداق امتثال است، همان فعل اول است.

اگر يک نماز جماعت اول وقت با همه‌ي خصوصيات و مستحبات خوانديد، يقين داريد كه با اين غرض مولا به نحو كامل انجام شده است، حال بعد از اول وقت، مصاديق ديگر آن مقداري كه مصداق اول دخالت در غرض مولا دارد، نمي‌تواند اوفا باشد و به نظر مي‌رسد كه اين تفصيل امام(ره) در فرض دوم، اصلاً امتثال نيست و عرض كرديم كه براي اينكه اين تفصيل و نظريه برايمان روشن شود، بايد ذهنتان را از همه‌ي اين انظار خالي كنيد، مثلا عملي را انجام دادم و حال مي‌خواهم عمل دومي را به اميد اينكه غرض مولا را بيشتر تحصيل كند انجام دهم، حال آيا اين عقلاً اشكال دارد يا نه؟ از نظر عقلي در اين فرض هيچ اشكالي ندارد، ولو اينكه از نظر عقلي در اين فرض، عمل دوم ما عنوان امتثال را ندارد و آنچه عنوان امتثال دارد، تنها عمل اول است.

البته فكر مي‌كنم كه اين تفصيل تنها در كتاب مناهج الوصول امام(ره) باشد، اما در تهذيب وجود ندارد.

بحث اثباتي

تا اينجا بحث از نظر ثبوتي تمام شد و مرحوم آخوند(ره) بعد از اينكه از نظر ثبوتي فرمودند كه: تبديل امتثال به امتثال عقلاً ممكن است و مرحوم نائيني و بروجردي(قدس سرهما) هم از ايشان تبعيت كردند، در كفايه فرموده‌اند: در مقام اثبات رواياتي كه در باب نماز وارد شده دلالت بر اين مطلب دارد.

مرحوم آخوند(ره) فقط به اين روايت اشاره كرده كه كسي كه نمازش را فرادي خوانده و بعد نماز جماعتي منعقد مي‌شود، در اينجا بر حسب روايات مي‌تواند نماز جماعت را بخواند و خداوند آنچه را احب از اين دو نماز است اختيار مي‌كند.

استدلال آخوند(ره) به اين روايات منوط به اين است كه اولاً آن نماز دوم به نيت وجوب باشد، يعني نماز دومي را كه مي‌خواهد به جماعت بخواند، به نيت وجوب بخواند و اگر به نيت وجوب نباشد، ديگر امتثال دوم معنا ندارد و تبديل امتثال به امتثال نيست.

ثانياً استدلال مرحوم آخوند(ره) به اين روايات در فرضي است كه اين امتثال و عمل دوم به نيت همان امر و حكم اول باشد، يعني دو حكم نباشد، يعني يک امر و حكم و يک وجوب داريم، حال كه نماز را فرادي خوانده، بگوييم كه: عمل دومش هم به نيت همان حكم و وجوب بوده، تبديل امتثال به امتثال مي‌شود، و الا اگر گفتيم كه: عمل دوم به نيت حكم دومي بوده است، اين ديگر تبديل امتثال به امتثال نيست.

پس استدلال مرحوم آخوند(ره) به اين روايات مبتني بر اين دو امر است كه اولاً عمل دوم را به نيت وجوب بخوانيم و نه استحباب تا امتثال صدق كند و ثانياً عمل دوم به استناد همان حكم اولي باشد و نه به استناد حكم ديگر، كه اگر به استناد حكم دومي باشد، اصلاً تبديل امتثال به امتثال معنا ندارد. لذا آخوند(ره) كه مي‌خواهد به اين روايات استدلال كند، بايد اين دو مطلب را اثبات كند.

كساني مثل مرحوم آخوند(ره) كه در مقام ثبوت تبديل امتثال به امتثال را پذيرفته‌اند، در مقام اثبات دو گروه شده‌اند؛ يک گروه اين روايات را دال بر مراد مرحوم آخوند(ره) دانسته‌اند و گروه ديگر هم گفته‌اند كه: اين روايات دلالت بر مراد مرحوم آخوند(ره) ندارند، يعني اين چنين نيست كه هر اصولي كه در مقام ثبوت تبديل إمتثال به امتثال را پذيرفته باشد، دلالت اين روايات بر مدعاي مرحوم آخوند(ره) را هم پذيرفته باشد، بلكه بعضي پذيرفته و بعضي هم نپذيرفته‌اند.

كلام امام(ره) در مراد از روايات

امام(ره) طبق تفسيري كه از نظريه‌شان نقل كرديم فرموده‌اند كه: اولاً از اين روايات استفاده نمي‌شود كه عمل دوم بايد به نيت وجوب باشد، بلكه عده‌ي زيادي از قدما فتوايشان اين است كه عمل دوم به نيت استحباب بايد انجام شود، يعني كسي كه نمازش را به صورت فرادي خوانده و تمام شده، حال كه نماز جماعتي برقرار شده، اين نماز جماعت را بايد به نيت استحباب بخواند.

ايشان فرموده: اصلاً اين روايات از باب آوردن يک مصداق دوم بعد از مصداق اول است، اما اين روايات نمي‌گويد كه: اين عمل دوم امتثال دوم هم هست، بلكه امتثال با عمل اول انجام شده و عمل دوم خصوصيت زائده‌اي دارد، مثل اينكه بخواهد به نحو جماعت برقرار شود.

مثل اينكه مولا بگويد: آب بياور، شما هم يک آب گرم و بعد هم يک آب سرد بياوريد، كه اين آب سرد مصداق دومي از آن طبيعتي است كه مولا شما را به آن امر كرده بود و مي‌فرمايند: اينكه در روايت آمده كه كسي كه فرادي خواند و بعد هم نماز

جماعت خواند، «يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ»، خداوند آن كه از اين دو نماز محبوب‌تر است را اختيار مي‌كند.

ايشان فرموده: اين اصلاً نسبت به مقام ثبوت معنا ندارد و اين بر طبق فهم مردم است و نمي‌شود نسبت به خداوند بگوييم كه: اين براي خدا محبوب و آن احب است، بلكه اين نسبت به فهم مردم است و تعبير نسبت به فهم مردم ذكر شده و ديگر نيازي به توضيح هم ندارد.

مرحوم محقق اصفهاني(ره)(در حاشيه كفايه) ـ نظر ايشان را مفصل بيان كرديم كه ايشان هم از كساني هستند كه تبديل امتثال به امتثال را عقلاً محال مي‌داند ـ فرموده: اين روايات اصلاً دلالتي بر مدعاي مرحوم آخوند(ره) ندارد.

روايات استدلال شده براي اثبات تبديل امتثال به امتثال

حال ما براي اينكه به نتيجه برسيم، بايد بحث را مقداري مفصل‌تر عرض كنيم كه در مقام اثبات مجموعاً دو طايفه روايات داريم، يک طايفه مربوط به نماز آيات است، كه اول تكليف اين را روشن كرده و بعد سراغ طايفه‌ي دوم برويم.

طايفه اول: روايات وارد شده در نماز آيات

در نماز آياتي كه منشأ آن زلزله و امور زودگذر نباشد، مثل كسوف يا خسوف، روايات اين مطلب را بيان كرده و فقهاء هم بر طبقش فتوا داده‌اند كه اگر كسي نماز آيات را خواند، قبل از انجلاء مي‌تواند اعاده كند، يعني نماز آيات را خوانديد و هنوز كسوف ادامه دارد، باز مي‌توانيد نماز آيات دوم بخوانيداگر هنوز هم ادامه دارد، باز نماز آيات سوم بخوانيد، آيا از اين روايات مي‌توانيم تبديل امتثال به امتثال را بفهميم يا نه؟

اين روشن است كه اين روايات دلالت بر تبديل امتثال به امتثال ندارد، براي اينكه در اين روايات، در مورد نماز آيات دوم امر «اعد» داريم، يعني نماز آيات اول بر طبق يک امر و حكم بوده، ولي نماز آيات دوم بر طبق امر دوم بوده است، زيرا «اعد» امر و ظهور در وجوب هم دارد، لكن چون فقهاء فتواي به وجوب نداده‌اند، همين دليل مي‌شود بر اينكه از آن وجوب را نفهميم و بايد بگوييم كه: استحباب دارد.

البته اينكه فقهاء هم فتواي به وجوب ندادند؛ گاهي براي اين است كه مي‌گوييم: فقهاء از آن استحباب را فهميده‌اند كه اين براي ما دليل نيست، حتي اگر صد فقيه هم از يک روايت چيزي را بفهمند و فقيه ديگر چيز ديگري بفهمد، آنچه كه خودش مي‌فهمد حجت است، اما گاهي از اين كشف مي‌كنيم كه فقهاء قرينه و دليلي داشته‌اند بر اينكه اعاده واجب نيست و مستحب است.

حال كه مستحب شد، اين عمل دوم به نيت استحباب انجام مي‌شود، اما به نيت استحبابي كه امر و حكم جدا دارد. لذا نماز آيات دوم به آن امر و حكم اول نيست، كه از باب تبديل امتثال به امتثال بشود، بلكه دو حكم و موضوع است كه اولي مي‌گويد: نماز آيات واجب است و اولين نماز آيات حكمش وجوب است، اما موضوع دوم كه نماز دوم است، حكمش استحباب است و يک حكم جدايي دارد.

اشكال وجود تبديل امتثال به امتثال در نماز آيات سوم

در نماز آيات سوم و چهارم و ... هم مسئله‌ي اعاده مطرح است و همان طور كه در تبديل امتثال به امتثال در امر وجوبي اين

مسئله مي‌آيد، در امر استحبابي هم همين طور است، ولو اينكه در كلمات بزرگان متعرض نشدند، اما بايد اضافه‌اش كنيم كه اگر كسي تبديل امتثال به امتثال در واجبات را ممكن بداند، تبديل امتثال به امتثال مستحبات را هم بايد ممكن بداند و اگر در آنجا محال بداند، در اينجا هم بايد محال بداند.

حال اگر كسي از طرف مرحوم آخوند(ره) و كساني كه تبديل امتثال به امتثال را ممكن مي‌دانند بگويد كه: قبول داريم كه نماز آيات دوم تبديل امتثال نيست، چون نماز آيات اول امر وجوبي و نماز آيات دوم امر استحبابي دارد، كه دو تكليف و دو عمل است، اما نماز آيات سوم كه استحبابي است، آيا نمي‌شود گفت كه: نماز آيات سوم از باب تبديل امتثال به امتثال است؟

نقد و بررسي اين اشكال

در جواب بايد گفت كه: اين صحيح نيست، براي اينكه «اعد» يک امر انحلالي است، يعني «أعد ثم أعد»، يعني نمازت كه تمام شد دو مرتبه اعاده كن و آن هم كه تمام شد اعاده كن «حتي الإنجلاء»، چون در روايت دارد كه «أعد إلي الإنجلاء» يعني اين كلمه‌ي «اعد» به اوامر متعدده منحل مي‌شود، و لذا احكام و تكاليف متعدده مي‌شود.

پس روشن شد كه اين طايفه‌ي اول كه در مورد صلاة آيات است، اصلاً دلالت بر تبديل امتثال به امتثال ندارد؛ نه اعاده‌ي اولي دلالت دارد و نه اعاده‌هاي بعدي.

طايفه اول: روايات وارد شده در باب نماز جماعت

طايفه‌ي دوم رواياتي است كه در باب نماز جماعت وارد شده كه اين روايات هم دو طايفه است؛ كه يک طايفه از رواياتش مربوط به بحث تقيه است.

قسم اول: روايات وارد شده در فرض تقيه

مثلا شيعه‌اي از امام(عليه السلام) سؤال كرده كه در منزل نماز خوانده و بعد به مسجد رفته و ديدم كه در مسجد هم نماز جماعت برپاست، آيا نماز بخوانم يا نه؟ كه حضرت فرمودند: بله وقتي كه نماز جماعت برپاست، باز هم با آنها نماز بخوان، كه اين مربوط به فرض تقيه است و اصلاً از محل بحث خارج است، يعني يک عنوان ثانوي پيدا كرده و فعلاً بحثمان در تبديل امتثال به امتثال است، بدون اينكه عنوان ثانوي مثل تقيه بيايد.

در روايت صحيحه حلبي آمده كه «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا صَلَّيْتَ صَلَاةً وَ أَنْتَ فِي الْمَسْجِدِ وَ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَإِنْ شِئْتَ فَاخْرُجْ وَ إِنْ شِئْتَ فَصَلِّ مَعَهُمْ وَ اجْعَلْهَا تَسْبِيحاً»، يعني هم با آنها نماز بخوان و هم اين نمازي را كه با آنها مي‌خواني به عنوان ذكر و تسبيح قرار بده.

همچنين در روايت زراره آمده كه «وَ إِنْ كَانَ قَدْ صَلَّى فَإِنَّ لَهُ صَلَاةً أُخْرَى»، اگر نماز خوانده، مي‌تواند نماز ديگري را هم بخواند.

بنابراين روايات در باب صلاة جماعت دو طايفه است كه يک روايتش مثل همين روايت صحيح حلبي و يا روايت زراره بود كه اينها مربوط به باب تقيه است.

قسم دوم: روايات وارد شده در غير فرض تقيه

اما روايات ديگري وجود دارد كه مربوط به باب تقيه نيست كه در اينها هم چند تعبير وجود دارد و مهمترينش روايت ابو بصير است كه «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أُصَلِّي ثُمَّ أَدْخُلُ الْمَسْجِدَ فَتُقَامُ الصَّلَاةُ وَ قَدْ صَلَّيْتُ»، كه من نماز خواندم و وارد مسجد مي‌شوم كه نماز جماعت منعقد مي‌شود، كه حضرت مي‌فرمايند: «فَقَالَ صَلِّ مَعَهُمْ يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ»، نماز بخوان و خدا آن را كه أحب است، كه در اينجا گفته‌اند: مراد همين نماز جماعت دوم است و فرض هم اين است كه بحث تقيه مطرح نيست اختيار مي‌كند.

در اينجا در اين رواياتي كه مربوط به غير تقيه است، چند جهت از بحث وجود دارد، مثلا از نظر متني يک جهت اين است كه اين يَخْتَارُ اللَّهُ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ»، يعني چه؟ جهت ديگر اين است كه در بعضي از اين روايات آمد كه وقتي نمازش را خوانده و جماعت برقرار مي‌شود، «وَ يَجْعَلُهَا الْفَرِيضَةَ»، دومي را به عنوان فريضه قرار دهد كه اين يعني چه؟

حال رواياتي هم كه «وَ يَجْعَلُهَا الْفَرِيضَةَ» دارد دو دسته است كه بعضي كلمه «إِنْ شَاءَ» دارد و بعضي هم اين كلمه را ندارد. پس بحث ما از نظر روايات روي اين سه تعبير متمركز مي‌شود كه وقتي اين تعابير را روشن كرديم، منظور اين روايات هم براي ما روشن مي‌شود.

البته در سند روايت ابو بصير سهل بن زياد هست كه محل اختلاف است كه آيا موثق است يا ضعيف؟ كه يک بحث هم راجع به سهل بن زياد است كه چون در اصول كافي در سند دو هزار و سيصد و چهار روايت وجود دارد، كه اگر بگوييم كه: اين ضعيف است، معنايش اين است كه بايد دو هزار و سيصد روايت را كنار بگذاريم.

لذا چون بحث مهمي است، ولو اينكه بحث مربوط به فقه است، اما مقداري از جهات توثيقش را عرض مي‌كنيم كه ببينيم بالأخره بايد تمايل پيدا كرد به اينكه روايت سهل بن زياد هم معتبر است.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين